

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاښت تن من مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن مېباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

استاد محمد نسیم «اسیر»
فرانکفورت - المان
۲۳ نومبر ۲۰۰۹م

قسم ترقانک کرزی

معروفی عزیز !

این نبشته بایست یک ماه قبل یعنی درگرم‌گرم تحلیف آقای کرزی ترتیب و غرض نشر در سایت محبوب شما تقیدیم میشد، شما میدانید که معاذیر صحنی مجال نداد و اینک به مصداق "ماهی را هر وخت از آب بگیری تازه است"، موضوع را تکمیل و غرض مطالعه عزیزان تقدیم می‌کنم.

شما اصطلاحات محلی و مروج کابل نازنین را با چنان مهارت و زیبایی در نوشته‌های تان استعمال می‌کنید که برای همه کس، از جمله به مردمان به سن و سال من که با همان زمزمه‌های خوش، نمو کرده ایم، چون قند مکرر خوشگوار است. امروز جمعه ۲۰ نومبر در سایت خواندنی و زیبای شما چشم را عنوان جالبی جلب کرد و با مطالعه آن بی اختیار به قاه قاه خندیدم که خندیدن بلند، خانم را متوجه ساخت و جویای علت شد، به او هم عنوان «قسم ترقانک کرزی» را در مراسم تحلیف نشان دادم، هردو بهم آنقدر خندیدیم که به اصطلاح «نزدیک بود گرده گفک شویم». از آنجا که گفته اند آخر هر خنده گریه دارد، مرور صفحات بعدی آن طنز خنده دار من و خانم را چنان اندوهگین ساخت که هردو به‌های‌های به گریه افتادیم و خنده چند لحظه قبل را بکلی فراموش کردیم. راستی فقر و بیچارگی مردم ما را چنان مضحل و ناتوان ساخته است که برای چند روز زنده ماندن، پاره‌های دل خود را در برابر پول ناچیزی به سرنوشت نامعلومی می‌سپارند و شیادان استفاده‌جو، آن هم زنان حرفوی، ازان بهره‌ها می‌گیرند.

خدای من چه ستم رفت بر سلاله افغان
ازان شجاعت و مردی دگر نشانه نیابی
چه پیش آمده این خاک چون بهشت برین را
زمام ملک فتاده به دست جمع وضعی
همه به سعی و تلاش اند بهر منفعت خویش
ز دین برآمده جمعی، بنای بی‌خردی ماند
گروه پاکدلان را به مکر و حیل فریبند
یکی به مسند جاه و جلال زمزمه دارد
به اوج مرتبت و جا رسیده دون صفتی چند
که داده آب رخ از کف، شده حقیر و پریشان
که پیش‌تاز سیاست شده جماعت دوان
که شهر منبع رنج است و خانه گوشه زندان
نموده کوس بزرگی بلند خیل لئیمان
همه به فکر مقام اند و جاه و مسند و دیوان
به دین فرو شده جمعی، تمام پیرو شیطان
یکی به ذکر حدیث و دگر به آیه قرآن
دگر به خاک سیه خفته و به فکر لب نان
به قعر ذلت و خواری فرو شدست بزرگان

جماعتی شده آواره دیار فرنگی جماعت دگری در وطن، حقیر و پریشان
ز حال ملت بیچاره نیست هیچ خبر دار رئیس و والی و قاضی شهر، با در و دربان
بلند گشته ز هر جای، بوی گند خیانت درین معامله جمعیتی شده است به جولان
نماند آنکه دران خطه فیض امن و امان بود شد آن زمان که صفا بود در میان محبان
رسیده دور پریشانی و حقارت و پستی جماعتی به عروج و جماعتیست به خسران
ز فرط فقر فروشنده پاره های دل خود به آه و ناله و حسرت، بشور و گریه و حرمان
«اسیر» گریه به حال پریش اهل وطن کن
اگرچه چاره دردی نکرده ندبه و گریان